

# ● سایه خورشید سواران ۳

■ محمدعلی سلطانی

یاد بهار ما از خزان نابغه نام‌آوری است که چون در آستانه سی سالگی دیوان آثار جاودانه‌اش منتشر می‌گردد بزرگ مردانی چون علامه قزوینی با عنوان *ملکه النساء الشواعر* از او یاد می‌کنند و اشعارش را بسا بهترین نمونه‌های اساتید و مخصوصاً ناصرخسرو برابر می‌دانند و بهار ادب فارسی، ملک سخن سرزمین عراق و خراسان، بر دیوانش تقریظ شایسته می‌نویسد آری این بار یاد یاران از آئینه تمام‌نمای حُجب و حیا و شخصیت و وقار و هنر و فضل، پروین آسمان ادب فارسی، پروین اعتصامی سخن می‌گوید.

یوسف اعتصام الملک پدرش که یاد او نیز زینت آرای فصلی مستقل خواهد بود و تسلط و آگاهی بر هنر ایرانی و ادبیات فارسی و عرب و زبان‌های غربی بحثی مفصل را می‌طلبد در پرورش و تربیت این استعداد نوظهور سعی بلیغ مبذول داشت؛ به قول مرحوم سید نصرالله تقوی زمانی که پروین در هشت سالگی به شعر

سال‌شمار زندگانی پروین اعتصامی  
تولد ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ در تبریز  
بازگشت پدر به تهران و آغاز کودکی  
۱۲۹۳ آغاز شعرگویی و تحصیل ادبیات فارسی و عرب در نزد پدر

جوزای ۱۳۰۳ (ماه مه فرنگی ۱۹۲۴) فارغ‌التحصیلی از مدرسه انانیه امریکایی تهران

۱۳۰۴ آغاز تدریس در مدرسه انانیه امریکایی

۱۳۰۴ پیشنهاد ورود به دربار و رد آن

۱۳۱۳ (۱۹ تیر ماه) ازدواج با پسرعموی پدر

۱۳۱۳ سفر به محل مأموریت همسر (کرمانشاه)

۱۳۱۴ (۱۱ مرداد) گذشتن از کابین و جدایی

۱۳۱۴ طبع و نشر دیوان اشعار

۱۳۱۵ ارسال نشان درجه ۳ علمی از سوی وزارت معارف که پروین با این پیام که (شایسته‌تر از من بسیارند) نشان را پس فرستاد.

۱۳۲۰ (سوم فروردین) بدون هیچ سابقه کسالت در بستر بیماری خفت و شب شنبه ۱۶ آن ماه نیمه شب بدرود حیات گفت.



## پروین اعتصام

از غبار فکر باطل پاک باید داشت دل  
تا بداند دیو کاین آینه جای گرد نیست  
«مَرده» بستانند پروین را چو برخی اهل فضل  
این معما گفته نیکوتر که: «پروین» مردنیست!

گفتن پرداخت در حضر و سفر مونس بدر  
گردید و اعتصام الملک مبتکر و خوش فکر  
ترجمه‌های کوتاه از نظم و نثر عرب و مغرب  
زمین را سوژه طبع آزمایی دخترش قرار داد.  
حضور در انجمن‌های ادبی که گردنکشان  
عرصه ادب و پیشکسوتان بلاغت عرب،  
صدرنشین آن بودند برای نخواستگی توانایی  
چون پروین موفقیت کمی نبود؛ در این جرگه  
نام‌آوران بود که توانست بر لغت عرب و بر راز  
و رمزهای ویژه سبک عراق و خراسان و  
دنیای ایده و عقیده ناصربمگان و امواج سهل  
و ممتنع سخن شیخ آشنا گردد و بسا  
دست‌مایه‌های قابل بحث از ترجمه آثار  
برگزیدگان جهان، طبع نقاد و توانا را به  
ساختار مستحکم شعر فارسی بگمارد و دیوانی  
چنان فراهم آورد که هنوز پس از قرن‌ها که از  
عمر شعر و ادب این سرزمین می‌گذرد نه تنها  
هیچ زنی بلکه اغلب مردان اهل شعر را توانایی  
دسترسی به چنین یادگار ماندنی نبوده است.

آنچه بیش از هر چیز در زندگی کوتاه و پرثمر این جاودانه زن ایرانی قابل دقت و بررسی است؛ موقعیت زمانی و اوضاع اجتماعی ایام شهرت شاعره و دیگر اخلاق و تربیت خانوادگی و خمیره ذاتی و اعتقاد و ایمان اوست که پروین استعداد درخشان هنرش را با دریافت خویشتن خویش درآمیخته و حرکتی مثبت در راستای برخورد واقعی هنر با تراوشات ناهنجار سیاسی زمان خود به انجام میرساند.

خوشبختانه یا متأسفانه زمان صعود پروین به کهنشان شعر و ادب فارسی را نباید دوران حضور دیکتاتوری مطلق یعنی اوج استبداد رضاخانی، پلیس اعمال نقشه‌های شوم استعماری، دانست، کشف حجاب، ارمغان مرگ‌باری که به یکباره موجب دگرگونی زیربنایی تربیتی، اجتماعی و تاریخی جامعه ایرانی گردید؛ در زمان او به وقوع می‌پیوندد. شاهزادگان تازه بدوران رسیده و مغرور و بی‌خاصیت که هیچ‌گونه جرعه دانش‌پژوهی و استعداد فراگیری را برخلاف اکثر وابستگان قاجار که بهر حال صاحب ذوقی بودند و سری در کتاب داشتند؛ در خود نمی‌دیدند، دستاویز دلخواه خود را یافته و هر روز به‌طور همه‌جانبه بر آن دامن می‌زدند و قبیح‌ترین صورت آنرا در جامعه سنتی و اصیل رواج می‌دادند و... در این برهه از زمان پروین این سرورده‌مکتب پیرمکان دره است که در قصیده خود بر روی خواسته و آمال زن ایرانی انگشت اثبات گذاشته و اینگونه لب به سخن می‌گشاید که:

غنچه‌ای زین شاخه ما را زبید دست و دامن است  
همتی ای خواهران تا فرصت کوشیدن است  
بستی نسوان ایران جمله از بی‌دانشی است  
سرد یا زن برتری و رتبت از دانستن است  
زین جراح معرفت گامروز اندر دست ماست  
شاهراه سعی و اقلیم سعادت، روشن است  
به که هر دختر بداند قدر علم آموختن  
تا نگوید کس: پسر هوشیار و دختر کودن است.

و یا:

بهر زن تقلید، تسیه فستنه و چاه بلاست  
زیرک آن زن کورهنش این راه ظلمانی نبود  
آب رنگ از علم می‌بایست شرط برتری  
با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود  
جلوه صد پرنیان چون یک قبیای ساده نیست  
عزت از شایستگی بود، از هوسرانی نبود  
سادگی و پاک‌ی و برهیز، یک‌یک گسوزند  
گوهر تابنده، تسنها گوهر کانی نبود  
زن سبکساری ری نیند تا گرانسنگ است و پاک  
پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود  
با به راه راست باید داشت کساندر راه کج  
توشه‌ای و رهتوری جز پشیمانی نبود

چنانچه اشعار اجتماعی و اخلاقی پروین را با تیغ تحلیل بر زرفنای کلام و صنایع شعری مورد توجه و دقت قرار دهیم پیام مبارزی است که به شیوه استاد سلف ناصر خسرو پرده‌ای از لطافت تقیه و لمح‌های از تمثیل و مجاز، و... به همراه دارد؛ زمانی به عظمت شخصیت پروین پی خواهیم برد که با اندکی اندیشه در بایم زنی است که در نامساعدترین اوضاع اجتماعی زمان که تمامی کشور جامعه را به سوی بی‌بندوباری و عشق‌های آنجنانی در مجالس و محافل ادبی سوق می‌دادند و هر غزل بازاری را در تیراهای مافوق تصور تکثیر می‌کردند و بلندگوی هنرمندان راه گم کرده و سرگشته و فریب‌خورده را در قلب جامعه، وسیله اشاعه آنها ساخته بودند؛ این زن با تمامی توانایی علمی و ادبی و هنری از بزرگترین مرکز تولید این ناهنجاریها دوری می‌جوید؛ دعوتشان را رد می‌کند؛ نشان علمی را پس می‌فرستد و از طبع خدادادی که در مقام مسئولیت و تمهد است با قصاید غرا جاودانه‌های زمان را به یادگار می‌گذارد. پروین درمی‌یابد که مسئول است زیرا گندم نمایی‌ها و جو فروشیها را می‌داند و ماورای ظواهر فریبنده را به بینش نافذ خود به عیان می‌بیند و متعهد است زیرا باید آنچه را که در راه صلاح جامعه می‌داند با سلاح هنر و

سخن آسمانی در راستای حقیقی خود قرار دهد.

آوای بلند و فریاد سرخ او در تهران آن زمان در چشم اهل بینش در بعد انتقاد اجتماعی کم از اشعار بی‌لغافه و پوست کنده فرخی یزدی و... نبود و اگر به تیغ کشیدن زنان نسام آورده مرسوم بود شاید سرنوشتی بهتر از آنها نصیبش نمی‌شد چنانکه مرگ مرسوم او حکایتی است که شنیدن دارد و به آن خواهیم پرداخت.

گواه ادعا ابیاتی از آثارش را شاهد می‌آوریم

درخانه گر که هیچ‌نداری، شگفت نیست  
کالات می‌برند و تو خوابیده‌ای مدام  
دزد آنچه برده باز نیارده هیچگاه  
هرگز به اهرمن سده ایمان خویش، وام  
بس سقف شد خراب و نشد آسمان خراب  
بس عمر شد تمام و نشد روز و شب تمام  
بگشای گر که زنده دلی، وقت پویه، چشم  
بردار گر که کارگری بهر کار، گام  
در تیرگی جو شب پره تساجند می‌پری  
بشناس فرق روشنی ای دوست از ظلام  
ای زورمند روز ضعیفان سیه مکن  
خونابه می‌چکد همی از دست انتقام...

یا  
فستوا دهی به غضب حق بیرزن، ولیک  
بی‌روزه هیچ روز نباشی مه صیام  
وقت سخن مترس و بگو آنچه گفتمی است  
شمشیر روز معرکه، زشت است در نیام  
از بهر حفظ گله، شبان چون به خواب رفت  
سگ پاید ای فسقیه، نه آهوی خوش خرام  
چندی ز بارگاه سلیمان برون مرو  
تا دیو هیچ‌گه نفرستد ترا پیام  
پروین شراب معرفت از جام علم نوش  
ترسم که دیر گردد و خالی کنند جام

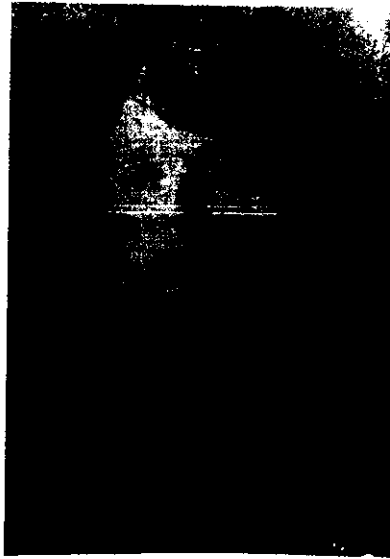
دیوان پروین تا قبل از ازدواج به صلاحدید پدر انتشار نیافت زیرا از کنایه‌رنود بر حذر بود و طیف شایعه‌حاکم در کمین نشسته را خوب

می‌شناخت چون پروین با پسرعموی پدر از دواج کرد و به کرمانشاه رفت در کسوفه «قاسم‌خان کشته» در منزل ریاست شهربانی شهر که همسرش بود؛ اقامت کرد اقامتی در کمال رفاه و محیطی از هر لحاظ برای خواننده‌های ذهنی او آماده اما به قول خواجه: پس نکته غیر حُسن نباید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

معاشران ناهماهنگ با تربیت اخلاقی و اعتقادی پروین در آشیانه نوپای او گره از زلف شرب و دود باز کردند و شب را بر زندگی این شاهین سبکبال دراز کردند که دیری نماند و عطایش را به لقایش بخشید و با گذشتن از کابین در اعتراض به آن جمع نامیون تفریق نمود.

پدر به نشر دیوانش در این زمان کسر همت بست و پرده از منظر حُسن برداشت. علامه محمد قزوینی در پاسخ اعتصام الملک که نسخه‌ای از دیوان را برای او فرستاده بود نوشت: مرقومه کریمه مورخه ۲۴ آبان بایک جلد دیوان خانم پروین اعتصامی، چندی قبل زیارت گردید و با کمال لذت و تمتع، قسمت عمده این دیوان و مخصوصاً قصاید آن را مطالعه کردم. و هر چه بیشتر می‌رفتم و بیشتر می‌خواندم، استعجاب من به تعجب مبدل می‌شد که چگونه امروزه در این قحط الرجال فضل و ادب یک چنین (ملکه النساء الشواعیر) در مرکز ایران ظهور کرده و به سرودن چنین اشعاری در درجه اول از فصاحت و سلاست و منانت که لفظاً و معنی و مضموناً و فکرآ با بهترین قصاید اساتید و مخصوصاً ناصر خسرو (که گویا بیشتر شیوه او مطمح نظر خانم بوده) دم برابری می‌زند موفق گشته است! مثلاً این قصیده:

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی  
بگفت ای بیخبر، مرگ از چه نامی زندگانی را



## پروین عظام

اگر زین خاکدان بست، روزی بربری بینی  
که گردن‌ها و گیتی‌هاست، ملک آن جهانی را

یا  
کارها بود در این کار که اخضر  
لیک دوک تو نگردید از این بهتر  
سر این رشته گرفتگی و نسدانستی  
که هریضش گرفته است سر دیگر

یا  
ای سیه مکار جهان را شده افسونگر  
ترهد مافرسای از یسد مار آخر  
نیش این مار، هراکس که خورد میرد  
و آنکه او مُرد، کجا زنده شود دیگر

ای شده شیفته گیتی و دورانش  
دهر در ریاست، بیندیش ز طوفانش  
نفس، دیوی است فریبنده از او بگریز  
سر به تدبیر بیج از خط فرمانش...

و غیرها و غیرها من القصاید الفایقه که اگر  
به ایمان مغلط سوگند خورند که از بسپاری از  
قصاید ناصر خسرو به هیچ وجه کمتر نیست،  
تصحیحی لازم نیاید. و چیزی که مخصوصاً  
بیشتر مایه تعجب و استغراب است، نه چندان

جنبه معنوی این اشعار است یعنی استنکار مضامین بدیع و ابداع معانی غریب و اظهار رأی در مسائل فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و نحو ذلک، که این امور برای کسی که بالفطره دارای هوشی فوق‌معتاد و ذهنی وقاد و طبعی خداداد باشد؛ چندان بعید نیست - بلکه موضوع تعجب، جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات و صوغ کلام در قالب معهود متداول بین نحول آسانید قدما و به همان طرز و أسلوب معمول بین ایشان؛ که این فقرات چنانکه همه کس می‌دانند موهبتی و فطری نیست، بلکه فقط و فقط اکتسابی است لاغیر؛ و نتیجه سالها تحصیل و درس و بحث و اعمال و ممارست و معاشرت با فضلا و علما و ادبا و ارباب فن است. باری شکی نیست، که در خصوص جنبه صنعتی و فنی شعر، یعنی جنبه فصاحت لفظی آن، این خنساء عصر و رابعه دهر مدیون توجه و عنایت شماست.

براستی، جای بسی تحسین و تمجید است که خانم جوانی از خانمهای ایران با اوضاع و کیفیات حاضره، به ساختن اشعاری بدین پایه از استحکام الفاظ و صحت آن نحواً و صرفاً و لغتاً و املا، و فصاحت عظیم النظر و خلو آن از جمیع عیوب فنی، موفق شده است.

و در خاتمه عرض می‌کنم که چون دیدم آقای لطفعلی صورنگر در نمره ۷ از سال سوم مجله مهر شرحی در خصوص دیوان حاضر نوشته بودند، دیگر اینجانب به ملاحظه اینکه شاید قدری دیر شده باشد جرئت نکردم این مکتوب را به مجله مزبور بفرستم. ولی خود سرکار عالی بحکم «الشاهد یری مالا یری الغائب» اگر دیدید که چندان دیر نشده و خارج از موضوع نخواهد بود، و کیلید این مکتوب یا قسمتی از آن را به هر طور که مصلحت بدانید در مجله مذکور یا هر مجله دیگر بطبع برسانید.

از طرف بنده مانمی نیست.

مخلص حقیقی محمد قزوینی پاریس  
۱۳۱۴/آذر/۲۳

انعکاس دیوان پروین در جامعه و پزواک کلام او از قلم صاحب نظران کم نظیر و شایسته موجب گردید که در چاپ دوم شادروان ملک الشعرا بهار پردیوان او تفریظ بنویسد و در مقام سخن اینگونه بر خرمن تراوشات اندیشه این زن بزرگ مهر اثبات و تأیید بگذارد که:

«... در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده اند که مایه حیرت اند، جای تعجب نیست. اما اکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانائی و طی مقدمات تتبع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نسکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.

خانم پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احياناً به قول نظامی عروضی، دوازده هزار بیت شعر از آسانید حفظ نداشته باشد باز بقدری که وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و أمثال مُتَقَدِّمین تا درجه ای که ضرورت دارد؛ آشنا خواند، آشناست.

هر گاه تنها غزل «سفر آشک» از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و آرجمند بخشید؛ تا چه رسد به «لطف حق» «کعبه دل» «گوهر آشک» «روح آزاد» «دیده و دل» «دریای نور» «گوهر و سنگ» «حدیث مهر» «ذره» «جولای خدا»، «نعمه صبح» و سایر قطعات که همه از او و هر یک برهان آشکار بلاغت و سخندانی اوست.

شاید خواننده شوریده سری از ما بپرسد: - پس این دیوان درباره عشق که تنها چاشنی

شعر است؛ چه می گوید؟ - آری نباید این معنی را از یاد بُرد. زیرا هر چند شاعره مستوره را عزت نفس و دوربائی عصمت و عفاف رُخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد، اما باز چون نیک بنگری، صحیفه ای از عشق نُهی نمانده است؛ لکن نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس می دادند - عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزو لاینفک آن می بود، عشقی که اتفاقاً امروز مفهوم حقیقی خود را از کف داده و جز الفاظی چند بر زبان مُقلدان مکتب قدیم از آن برجای نیست. چنین عشق مُبتدل، در این دیوان نمی توانست بوجود آید، زیرا با حقیقت گویی مخالفه و با شخصیت گوینده نیز مغایر بود.

از این معنی که بگذریم، می رسیم به عشقی واقعی: آن عشقی که شعرای بزرگ بدان سر نیاز فرود آورده اند. عشقی که به حقایق و معنویات و معقولات وابسته است، عشقی که بُنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده - چنین عشقی، همان قسم که گفتیم، اساس این دیوان است.

هنر بزرگ شاعره ما در همین جاست که توانسته است این معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و أسلوبی لطیف بهروراند و حقیقت عشق را مانند میوه پاک و منزهی که از لیاف خشن و شاخ و برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشد، با صفای اثیر و درخشندگی نور و چاشنی روح بر سر بازار سخن رواج دهد.

تحلیل و تفسیر و تشریح این دو بزرگ مرد ما را از توضیح و اوضحات در ابعاد علمی، هنری، ادبی آثار پروین بی نیاز می سازد ختم

این فصل تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل.

و اما سخن را از طلوع زیبا و اوج با صفا به کوهپایه غروب این مظهر شمور و حیا می کشانیم؛ گر چه برادر شاعره، در نوشته های خود تمامی جوانب مرگ پروین را باز می گوید و با جمله ای ابهام دار و ابهام وار در پاسخ خزعلاتی که شخصی موهوم باف در عالم خیال خویش در بُعد اندیشه شخصی خود درباره روزه های آخر زندگی پروین نوشته بود؛ می نویسد که: بیماری پروین از همان ابتدا حصبه تشخیص داده شد و هیچ سر و ابهامی در کار نبود!! در جواب به آن برداشت و بافته های از پیش ساخته درست و متین، اما اگر سایر جوانب را مورد بررسی قرار دهیم به نتیجه ای خواهیم رسید که برای شاعره ای که ذوالفقار زبان او براستخوان حاکمان خون آشام نشست و بر خواسته ها و آراسته هایشان اعتنائی نداشت و سراسر دیوانش که تمامی دوران استبداد دوم یعنی دیکتاتوری رضاخانی حتی جمله ای در تمجید و تحسین آنها نسرود و نقطه تنگی بر آثار الهی و اخلاقی خویش باقی نگذاشت؛ جز آن سرنوشتی را نمی توان برای او رقم زد.

پروین که پیامهای دیوانش در لابلای صنایع و فنون ادبی با پرده لطیف استعاره و کنایه و تمثیل، بزرگترین ضربه ها را به اقدامات خودسرانه و غرب پسندانه رژیم وارد می ساخت با تفریظی که ملک الشعرا بهار بر آن نوشت و استقبال بی مانند صاحبان فضل و مردمان خود آگاه روبرو شد سبب گردید که طیف گسترده ای از فعالیتهای معمول دستگاههای خودکامه چون سم پاشی و شایعه پراکنی هایی از قبیل قیاس به نفس کردن و

اتهامات بی‌اساس از آن گونه که اشعار از خود شاعره نیست و... با قلم‌هایی خام و در پناه اسامی بی‌مسمایی چون «بیانیة اتحادیة کشاورزان و ترقیخواهان» که از بن وجود خارجی نداشت و نشر و پخش آن جز از وابستگان دستگاه میسر نبود، آغاز گردید و تا مدتها پس از مرگ ناگهانی پروین ادامه داشت بطوریکه طرفداران سید ضیاء الدین طباطبایی در لغافة اعتراض و انتقاد به ملک الشعراء بهار منزوی ساختن و آرایش سیمای علمی و ادبی پروین را وجه همت ناتوان خویش قرار دادند و در تهران بصورت غیر قانونی! به انتشار اکاذیب بصورت اعلامیه با عنوان یاد شده پرداختند که با جوابهای منطقی و کوبنده جراید آزاده روبرو شدند و گرچه پروین و پدر او می‌دانستند که این نغمه راه بجایی دارد برش بی‌محلی را تیزتر از شمشیر دانستند اما شادروان ملک الشعراء بهار در جواب جانانه‌ای در روزنامه (نوبهار) به تاریخ ۱۳۲۲/۸/۲۳ مهر خاموش بر دهان پاوه گویان نهاد.

و حتی یکی از پنجاه و سه نفر! که در دوران دانشجویی در محیط کتابخانه از پروین بی‌اعتنائی دیده و از ظن خود می‌خواست بار او شود و پروین نیز عنقهای بلند آشنایی بود که با بند بازیچه کودکان بازاری به دام نمی‌آمد و در فضای دیگری سیر می‌کرد، مدتها بعد کتاب معلوم‌المتن و مقصود تهمت شاعری را نوشت. بهرحال ابوالفتح اعتصامی برادر شاعره درباره آغاز و انجام بیماری و مرگ او و مجالس پس از مرگش می‌نویسد:

سوم فروردین (۱۳۲۰) بدون هیچ سابقه کسالت در بستر بیماری خفت طبیب معالج علی معین الحکما بود، بر اثر مداوای غلط و

که در مقابل یکایک جملات این گزارشی باید علامت سؤال گذاشت پروین که در نهایت سلامت بود چگونه ناگهان مبتلا گردید؟ چرا پزشک معالج او تا مرحله نهایت بیماری و حدت مرض طبابت او را مسدود و محدود گذاشت؟ چرا در آخرین لحظه از حضور بر بالین او خودداری کرد و هزاران چراغ دیگر؟؟ پروین بهر صورت رخت از این جهان بریست، اما آثارش تا جهان باقی است جاودانه خواهد بود.

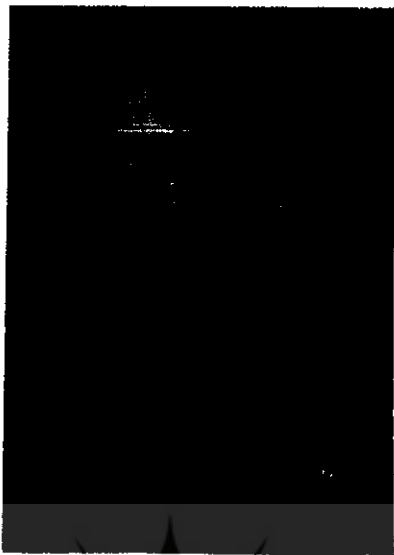
شعراي فارس و عرب در رشائش اشعار شایسته سرودند از جمله استاد محمدحسین شهریار و محمد جمال الهاشمی شاعر توانای اهل نجف داد سخن دادند.

شهریار:

سپهر ادب راست پروین ستاره جهانی سوي این ستاره، نظاره سرایندگان، در نمایشگاه شعر هنرپیشگانند و پروین ستاره عروسی است در حجله طبع پروین که از ماه و پروین کند طوق و یساره همایون عروسی که نوزاد او راست فلک دایه و کهکشان گاهواره بلند آسمانی است دیوان پروین در آن، اختران هنر بسی‌شماره یکی رشته گوهر که چون عقده پروین بگوش طبیعت سزد گوشواره سزد چون بلند آیتی آسمانی به دیوان پروین گسند استخاره و چون دانست خود گفت:

اینکه خاک سپهنش بالین است اختر جرخ ادب پروین است گرچه جز تلخی از ایام ندید هرچه خواهی سخنش شیرین است... تا بادی دیگر و فصلی دیگر

با درود و بدرود



## پروین عثماني

سهل‌انگاری و اطمینانات متوالی و مؤکد او دأثر به موفقیت حتمی و قطعی در معالجه (حتی در آخرین روز بیماری، کسان بیمار امیدوار و غافل نشستند و فرصت مداوای صحیح را از دست دادند. در شب فوت، این (طیب) با وجود استحضار بر وخامت حال بیمار و علی‌رغم مراجعات بسی‌درپی کسان وی، به بالین مریض حاضر نشد و همه را روی پنهان داشت تا بیمار جان به جان آفرین تسلیم کرد. «طیب» مزبور مرض را حصبه و لذا در حوزه تام و مطلق تخصص خود اعلام نموده بود - نکته دیگر: آن شب دکتر عبدالله احمدیه که با خانواده اعتصامی سابق منند داشت با وجود استغاثه مادر پروین از آمدن امتناع نمودند و دکتر احمدیه در بروی فرستاده خانواده پروین بستند!!!